

و خدايي که در اين نزديکي است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

درس سوم

در امواج سِند

۱- به مغرب سینه مالان قرص خورشید نھان می کشت پشت کوهساران

۲- فرومی ریخت کردی زعفران رنگ به روی نيزه ها و نيزه داران

قلمرو زبانی:

سینه مالان: سینه خیز. / قرص: آنچه دارای شکلی کما بیش شبیه دایره است. / گردی زعفران رنگ: نور طلایی رنگ غروب خورشید. / نيزه داران: جنگجویان. (نيزه + دار + ان = وندی - مرکب) / کوهساران: وندی (کوه + سار + ان)

قلمرو ادبی:

استعاره و تشخیص: این که خورشید سینه مالان حرکت کند / تشبیه: گرد را به زعفران رنگ تشبیه کرده است / استعاره: گردی زعفران رنگ (نور خورشید) /

قلمرو فکری:

خورشید به هنگام غروب آرام آرام به پشت کوه ها می خزید و از چشم ها پنهان می شد. خورشید نور های طلایی رنگ خود را بر روی جنگجویان و نيزه هایشان می پاشید.

۳- زهر سو بر سواری غلت می خورد تن سگین ابی تیر خورده

۴- به زیر باره می نالید از درد سوار زخم داره نیم مرده

قلمرو زبانی:

غلت می خورد: می غلتید، به روی خود چرخیدن / باره: اسب / نیم مرده: در حال مرگ /

قلمرو فکری:

در میدان جنگ، اسبی تیره خورده بر زمین می غلتید؛ و سوار زخمی و افتاده بر زمین از شدت درد می نالید.

۵- نھان می کشت روی روشن روز به زیر دامن شب در سیاهی

۶- در آن تاریک شب می کشت پنهان فروغ خورده خوارزمشاهی

قلمرو زبانی:

فروغ: نور، روشنی. / خرگه: خیمه بزرگ. / وندی - مرکب: (خوارزم + شاه + ی)

قلمرو ادبی:

استعاره مکنیه و تشخیص: روز، مانند انسانی است که روی دارد.؛ دامن شب: شب مانند انسانی است که دامن دارد. / تضاد: روز / شب / مراعات نظیر: روز، روشن، فروغ؛ شب، سیاهی / مجاز: «خرگه» مجاز «از قدرت»

قلمرو فکری:

روز آرام آرام به پایان می رسید و شب همه جا را فرا می گرفت.

روشنی عظمت خیمه ی خوارزمشاه در آن شب تاریک از بین می رفت.

۷- به خواب شفق در دامن شام به خون آلوده، ایران کهن دید

۸- در آن دیای خون، در قرص خورشید غروب آفتاب نخیستن دید

قلمرو زبانی:

خوناب: خون و آب، خون آمیخته به آب. / شفق: سرخی غروب آفتاب.

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

ضمير مشترک: خویش (خود ، خویش ، خویشتن : ضمير مشترک هستند ؛ يعنى ، براى هر شش صيغه به کار مى رود)
قلمرو ادبى:

تشبيه: خوناب شفق (شفق: مشبه ، خوناب : مشبه به) / تشبيه: قرص خورشيد را به دريای خون تشبيه کرده است / استعاره :
دريای خون استعاره از شفق / تشبيه (مضمر): غروب آفتاب را به آيينه اى تشبيه کرده که مى توان در آن دید /
کنايه : غروب آفتاب خویشتن : نابودى حکومت خود. / استعاره : آفتاب (بخت و اقبال)
قلمرو فکرى :

خوارزمشاه با نگاه کردن به غروب خورشيد سرزمين ايران را غرق در خون دید.
جلال الدين با نگاه کردن به سرخى غروب خورشيد نابودى حکومت خود را دید.

۹- چه انديشيد آن دم کس ندانست که مژگانش به خون دیده، تر شد
۱۰- چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

قلمرو زباني:

آن دم : آن لحظه. / مژگان : مژه های چشم. / به خون دیده تر شد : به شدت گريست
قلمرو ادبى:

تشبيه : چو آتش در سپاه دشمن افتاد. / اغراق : سوزنده تر از آتش شدن

قلمرو فکرى:

در آن لحظه کسى ندانست که جلال الدين به چه چيزى فکر کرد که چشمانش پر از اشک شد. و مانند آتشی سوزان به سپاه دشمن حمله کرد.

۱۱- در آن باران تير و برق پولاد میان شام رستخيز مى گشت
۱۲- در آن دريای خون در دشت تاريک به دنبال سرچکيز مى گشت

قلمرو زباني:

رستخيز : قيامت / چنگيز : فرمانده سپاه مغول

قلمرو ادبى:

تشبيه : باران تير و برق پولاد / شام رستخيز : استعاره از ميدان جنگ / استعاره : منظور از دريای خون، ميدان جنگ است (ميدان جنگ مانند دريایی پر از خون بود) / دريای خون : تشبيه / کنايه: به دنبال سر کسى گشتن ، کنايه از « نابود کردن »
قلمرو فکرى:

در ميان شدت باران تير و برق نيزه ها که قيامتى به پا شده بود جلال الدين مبارزه مى کرد.
در ميان انبوه کشته شدگان ، به دنبال چنگيز مى گشت تا او را بکشد

۱۳- بدان شمشير تيز عايفت سوز در آن انبوه ، کار مرگ مى کرد
۱۴- ولى چندان که برگ از شاخه مى ريخت دو چندان مى سگفت و برگ مى کرد

قلمرو زباني:

عايفت سوز: نابود کننده / انبوه : شلوغى / مى سگفت : ماضى استمرارى

قلمرو ادبى:

استعاره : برگ : سرباز مغول / شاخه : لشکر مغول / کنايه : کار مرگ مى کرد : کشتن / برگ مى کرد : زياد مى شد

قلمرو فکرى:

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوهای آن کج بلند...

با شمشیر تیز و برآن خود در میدان جنگ سربازان مغول را می کشت .
اما هر سرباز مغول را که می کشت چند نفر از سربازان مغول جای او را می گرفتند.

۱۵- میان موج می رقصید در آب به رقص مرگ، اخترهای انبوه
۱۶- به رود سندی غلتید بر هم ز امواج کران، کوه از پی کوه

قلمرو زبانی:

اختر : ستاره / گران : سنگین ، بزرگ

قلمرو ادبی:

تشخیص : رقصیدن ستارگان / تناقض : رقص مرگ (در هنگام مرگ نمی رقصند) / مراعات نظیر : آب ، سند ، موج / استعاره :
امواج گران ، استعاره از حمله مغولان / استعاره : کوه از پی کوه، استعاره از کشته شدگان سپاهیان ایران که به صورت پشته و
انبوه در خاک می افتادند و گویی کوه ها جا به جا می شدند.

قلمرو فکری:

ستارگان زیادی در میان موج های رود سند رقص مرگ انجام می دادند .
موج های بزرگ رود سند همانند کوه هایی بر روی هم می غلتیدند.

۱۷- خروشان ، ژرف ، بی پهنا، کف آلود دل شب می دید و پیش می رفت
۱۸- از این سد روان در دیده شاه ز هر موجی هزاران نیش می رفت

قلمرو زبانی:

سند روان: رود سند / کف آلود : صفت مفعولی (کف آلوده شده)

قلمرو ادبی:

استعاره و تشخیص (دل شب) / متناقض نما : سد روان (سد روان نمی شود) / تشبیه: موج ها مانند نیش آزار دهنده بودند. /
کنایه : دل شب دریدن کنایه از پیش رفتن در تاریکی. / مجاز: دیده مجاز از « چشم » نیش در دیده رفتن : کنایه از آزار دیدن /
قلمرو فکری:

رود سند پر خروش ، عمیق ، پهناور و کف آلوده سیاهی شب را می شکافت و به سرعت پیش می رفت.
جلال الدین از نگاه کردن به این رود آزار می دید (زیرا مانع فرار او و خانواده اش می شد)

۱۹- زرخسارش فرو می ریخت اشکی بنسای زندگی بر آب می دید
۲۰- در آن سیماب کون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید:

قلمرو زبانی:

- رخصار : صورت / بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن / سیماب : جیوه / گون : مانند.

قلمرو ادبی:

تشبیه : بنای زندگی / کنایه : بنای زندگی بر آب دیدن : زندگی را ناپایدار دیدن، پادشاهی / تشبیه: امواج مانند جیوه لرزان
بودند

قلمرو فکری:

جلال الدین به شدت گریه می کرد و زندگی اش را ناپایدار می دید. با نگاه کردن به امواج های لرزان آب سند فکر تازه ای به
ذهنش رسید.

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

۲۱- به ياري خواهم از آن سوي دريا سواراني زره پوش و کمان کير
۲۲- دمار از جبان اين غولان کشم سخت بوزم خانان هاشان به شمشير

قلمرو زباني:

دريا: رود سند / دمار: هلاک، انقراض / غولان: مغولان /

قلمرو ادبي:

استعاره: دريا استعاره از رود سند / غولان استعاره از مغولان / مراعات نظير: زره پوش، کمان کير / کشتن، شمشير

قلمرو ادبي:

از آن سوي رود سند مبارزاني را به کمک خواهم خواست تا نسل مغولان را منقض کنيم

۲۳- شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت، فرزند و زن را
۲۴- به پیش دشمنان استاد و جنگید رهاند از بند اهریمن، وطن را

قلمرو زباني:

استاد: مخفف ایستاد / رهاند: نجات داد / اهریمن: شیطان، مغولان

قلمرو ادبي:

استعاره: اهریمن استعاره از مغولان / مجاز: وطن مجاز از مردم وطن / در مقابل کسی ایستادن: کنایه از مقاومت کردن /

قلمرو فکری:

زمانی فرا رسید که می باید در راه مملکت و کشور، خانواده را فدا کرد. و در مقابل دشمن باید مقاومت کنیم تا وطن را نجات بدهیم.

۲۵- شبی راتاشی با لشکری خرد زتن هاسر، ز سرها خود افکند
۲۶- چو لشکر کرد بر گردش گرفتند چو کشتی، باد پا در رود افکند

قلمرو زباني:

شبی را تاشی: در طول یک روز / خرد: کوچک / خُود: کلاه جنگی / گرد بر گرد گرفتن: محاصره کردن.

بادپا: تند رو. / چو: در مصراع سوم، حرف ربط (وقتی) در مصراع چهارم، حرف اضافه (مثل)

قلمرو ادبي:

کنایه: ز تن ها سر افکندن، ز سرها خود افکندن: کشتن / تشبیه: بادپا را مانند کشتی در رود افکند / استعاره: بادپا (اسب

مانند باد سریع بود) / مراعات نظیر: کشتی، رود

قلمرو فکری:

خوارزمشاه در طول روز با سپاهیان مغول جنگید و آنان را نابود می کرد.

وقتی سپاه مغول، جلال الدین را محاصره کرد، جلال الدین اسب خود را همانند کشتی در رود سند انداخت تا فرار کند.

۲۷- چو بگذشت از پس آن جنگ دشوار از آن دیای بی پایاب، آسان
۲۸- به فرزندان و یاران گفت چنگینز که گر فرزند باید، باید این سان

و خدايي که در اين نزديکي است / لاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

قلمرو زباني:

دريا: رود سند / پاياب: جايي از رود خانه که بتوان از آن گذشت، بي پاياب: بي گذار، عميق: (وندي مرکب) / اين سان: اين گونه

قلمرو ادبي:

تضاد: دشوار، آسان / تکرار: فرزند

قلمرو فکري:

وقتي خوارزمشاه بعد از آن جنگ دشوار به آساني از ميان رود سند گذشت ...

چنگيز به فرزندان و ياران خود گفت که: فرزند انسان بايد اين گونه شجاع و دلير باشد.

۲۹- بلي، آمان که از اين پيش بودند چنين بستند راه ترک و تازي

۳۰- از آن، اين داستان گفتم که امروز بداني قدر و بر، هميش نيازي

قلمرو زباني:

تازي: عرب / ترک: مغول / ترک و تازي: بيگانگان.

قلمرو فکري:

آري، کساني که در اين مملکت زندگي مي کردند اين گونه راه بيگانگان را بستند.

به آن دليل اين داستان را گفتم که قدر وطن را بداني و آن را خوار و دليل نشماري.

۳۱- به پاس هر و جب خاکي از اين ملک چه بسيار است، آن سرها که رفته

۳۲- زمستي بر سر هر قطعه زين خاک خدا داند چه افسرها که رفته

قلمرو زباني:

ملک: پادشاهي، بزرگي، عظمت / افسر: تاج

قلمرو ادبي:

مجاز سرها مجاز انسان؛ افسر مجاز از انسان هاي بزرگ / کنايه: سر رفتن کنايه از کشته شدن / جناس: سر، هر

قلمرو فکري:

براي نگره باني از اين سرزمين خدا مي داند چه انسان هاي بزرگي کشته شده اند.

به خاطر عشق به اين وطن خدا مي داند چه انسان هاي بزرگي جان خود را از دست داده اند.

مهدی حمیدی شیرازی

www.mylars.ir

قلمرو زباني:

۱- در متن درس، کدام واژه ها در معاني زير به کار رفته است؟

اسب (باوا) ناپود کننده (حايتموز) عميق (ثرف)

۲- جمله هاي زير را با هم مي خوانيم و به نقش هاي مختلف کلمه « امروز » توجه مي کنيم:

- امروز را غنيمت دان.

نقش: مفعول

- امروز، روز شادي است.

نقش: نهاد

و خدايي که در اين نزدیکی است الاي اين شب بوهاي آن کج بلند...

- گنجینه عمر ، امروز است. نقش : مسند

- برنامه امروز ، تأیید شد. نقش: مضاف اليه

- امروز ، به کتابخانه ملّی می روم. نقش : قید

در همه جمله های بالا به جز جمله آخر ، کلمه « امروز » نقش های اسم را گرفته است. کلمه « امروز » در جمله آخر ، هیچ یک از نقش های اسم را ندارد. منادا هم نیست. « امروز » در جمله مذکور ، « گروه قیدی » است. گروه قیدی ، بخشی از جمله است که جمله یا جزئی از آن را مقید می کند یا توضیحی نظیر حالت ، زمان ، مکان ، تردید ، یقین ، تکرار و ... را به جمله می افزاید. قید می تواند از نظر « نوع » ، اسم یا صفت باشد. در بیت های نهم و دهم ، قیدها را مشخص کنید.

آن دم ، (قید زمان) به خون دیده ، (متمم و قید) چو آتش (متمم و قید) در سپاه دشمن (متمم و قید) کمی (قید)

قلمرو ادبی

۱- « دریا ی خون » در بیت هشتم و دوازدهم ، استعاره از چیست؟

میت ، شتم ، غروب خورشید
میت دوازدهم : میدان جنگ

۲) ابیات زیر را از نظر کاربرد « تشبیه » و « کنایه » بررسی کنید:

ز رخسارش فرو می ریخت اشکی بنای زندگی بر آب می دید

مصراع دوم : کنایه از ، زندگی را ناپایدار می دید

در آن سیماب گون امواج لرزان خیال تازه ای در خواب می دید

تشبیه : امواج مانند جیوه لرزان بود (یا ، سفید بود)

کنایه : مصراع دوم ؛ فکر تازه ای به خاطرش رسید.

۳) به شعر « در امواج سند » دقت کنید؛ این شعر از چند بند هم وزن و هم آهنگ تشکیل شده است.

هر بند ، شامل چهار مصراع است . به این نو شعر « چهارپاره » یا « دویتی های پورته » می گویند؛ چهار پاره ، بیشتر برای طرح

مضامین اجتماعی و سیاسی به کار می رود و دوره رواج آن ، از دوره مشروطه بوده و تاکنون ادامه یافته است.

ملک الشعرا ی بهار ، فریدون مشیری و فریدون تولّی سروده هایی در این قالب دارند.

- اکنون ، نحوه قرار گرفتن قافیه ها در چهار پاره را به کمک شکل نشان دهید.

* _____

* _____

▲ _____

▲ _____

قلمرو فکری

۱- شاعر در بیت زیر ، قصد بیان چه نکته ای را دارد؟

در آن تاریک شب می گشت پنهان فروغ خرگه خوارزمشاهی

نابودی حکومت خوارزمشاهیان

۲- حمیدی شیرازی در ابیات زیر ، چه کسی را و با چه ویژگی هایی وصف می کند؟ جلال الدین خوارزمشاه. شجاع بودن

چه اندیشید آن دم ، کس ندانست که مژگانش به خون دیده تر شد

چو آتش در سپاه دشمن افتاد ز آتش هم کمی سوزنده تر شد

و خدايي که در اين نزدیکی است / الای این شب بوهای آن کج بلند...

۳- دربارهٔ ارتباط معنایی بیت زیر و متن درس توضیح دهید:

در ره عشق وطن از سر و جان خاسته ایم / تا در این ره چه کند همت مردانهٔ ما
رهی معیّری
برای حفظ و حراست از سر زمین خود جان خود را فدا خواهیم کرد.

۴- در بیت زیر، چه صحنه ای وصف شده است؟

« ولی چندان که برگ از شاخه می ریخت / دو چندان می شکفت و برگ می کرد»

زیادی سپاه مغولان که به جای حرس بازگشته شده چندان نفر جای او را می گرفتند

۵-

گنج حکمت

چو سرو باش

حکیمی را پرسیدند: «چندین دخت نامور که خدای عز و جل آفریده است و برومند، هیچ یک را آزاد نخوانده اند مگر سرو و را که ثمره ای ندارد، درین چه حکمت است؟»

گفت: «هر دختی را ثمره معین است که به وقتی معلوم، به وجود آن تازه آید و گاهی به عدم آن پشورده شود، و سرو را هیچ از این نیست و همه وقتی خوش است، و این است صفت آزادگان.»

به آنچس می گذرد دل من که دجله بسی / پس از خلیفه بخوابد گذشت در بغداد
گرت ز دست برآید چو نخل باش کریم / ورت ز دست نیاید چو سرو باش آزاد

گلستان، سعدی

قلمرو زبانی:

نامور: معروف / برومند: میوه دار، شاداب / ثمر: میوه (سمر: افسانه) / عدم: نیستی / دل نهادن: علاقه مند شدن /

گرت ز دست: اگر از دست تو / ورت ز دست: و اگر از دست تو

www.my-dars.ir